



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينُ (۸) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۹) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيَّومِ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يُكْذَبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷) كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عِلِّيَّينَ (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶)﴾

سوره مبارکه «مطففین» که در مکه نازل شد بخش اول آن مربوط به مدینه است مشکل اقتصادی آن روز را در صدر سوره بیان کردند. مشکل اقتصادی گاهی در اثر گران فروشی است گاهی در اثر احتکار است گاهی در اثر کم فروشی است گاهی در اثر علل و عوامل دیگر است. در این بخش به کم فروشی اشاره کردند که فرمودند یک عده موقع دریافت کالا، کاملاً می گیرند و موقع فروش کالا کم می گذارند. منشأ این تطفیف که حرام خوری است این است که اینها به معاد و روز حساب معتقد نیستند.

در جریان معاد قرآن کریم گاهی اول مسئله معاد را نقل می‌کند و آن را ضروری می‌داند می‌فرماید مردان الهی ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾.^۱ گاهی مسئله معاد را نقل می‌کند منکران معاد شبهه‌ای دارند یا آن را مستحیل می‌دانند یا مستبعد می‌دانند آن را نقل می‌کند بعد آن را رد می‌کند و رد می‌نماید. در بخش‌های اول قرآن معاد را یک امر ضروری و بدیهی می‌شمارد بعد از اینکه مسئله معاد را ذکر کرد می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾.^۲ قبلاً هم ملاحظه فرمودید این کلمه ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در قرآن کریم به مثابه «بالضرورة» در منطق و قضایای بدیهی است. یک وقت ما می‌گوییم «کل نار حارة» یا «لنار حارة بالضرورة»، این «بالضرورة» یعنی حتمی است بدیهی است. این کلمه ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ یعنی شک‌بردار نیست شبیه «بالضرورة» ای است که ما در منطق برای بعضی از قضایا ذکر می‌کنیم می‌گوییم قیامت حق است خدا مردم را برای آن روز جمع می‌کند ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ یعنی «بالضرورة». قهراً مردان الهی می‌شوند ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾. اما آنهایی که معاد را مستحیل یا مستبعد می‌دانستند در اینجا حتی گمانش را هم نمی‌کنند؛ در این باره قرآن می‌فرماید اینها باید به معاد یقین داشته باشند حالا که یقین ندارند گمان هم ندارند. منشأ این کم‌فروشی این تطفیف و مال مردم‌خوری این است که اینها قیامت را باور ندارند گمان هم نمی‌کنند، سرّ آن استیفای در اکتیال و خسران در کیل و وزن این است که ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ﴾^۳ نه تنها یقین ندارند گمان هم نمی‌کنند. حالا برای اینکه ثابت کند این نفی گمانشان و این باور باطلشان باطل است کلمه ﴿كَلَّا﴾ را به کار بردند این کلمه ﴿كَلَّا﴾ آن طوری که زخم‌خسری در کشف ذکر کرد کلمه ردع است و آن طوری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان

۱. سوره بقره، آیه ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹.

۳. سوره مطففین، آیه ۴.

ذکر کرد این هم ردع است؛ منتها زمخشری در کشف تصریح می‌کند که ﴿كَلَّا﴾ ردع است،^۱ مرحوم شیخ طوسی در تبیان کلمه ردع را به کار نبرده است ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ﴾ را این چنین معنا کرده «لیس الامر علی ما تظنون»؛^۲ این همان معنای ردع را می‌رساند، دوباره مسئله معاد را ترسیم کرده است. پس ﴿كَلَّا﴾ در اینجا به شهادت این دو بزرگوار شیعه و سنی یعنی زمخشری و مرحوم شیخ طوسی که هر دو ادیب بودند کلمه ردع است؛ بعد برهانی که اقامه می‌کند این است که هر کسی که اهل اعتداء باشد یعنی تعدی و تجاوز بکند از علم به جهل، از یقین به شک و مانند آن، او قیامت را منکر می‌شود، مشکل انکاری اینها در سوره مبارکه «قیامت» مشخص شد که اینها شبهه علمی ندارند منتها شهوت عملی دارند. در سوره مبارکه «قیامت» فرمود: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^۳ این ﴿بَلْ﴾ یعنی اینها حرف‌های علمی ندارند. «أمام» یعنی جلو، یعنی می‌خواهد جلویش باز باشد، چون شهوت عملی دارد منکر قیامت است و گرنه شبهه علمی ندارد. اینکه ذات اقدس الهی، هیچ را انسان کرده است به زکریا فرمود: ﴿خَلَقْتَكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾^۴ در یک مرحله عرض کرد: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا﴾^۵ قابل ذکر نبود مثل نطفه که در پایان سوره «قیامت» دارد که ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾^۶ فرمود: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا﴾ قابل ذکر نبود؛ اما به زکریا فرمود شما نگران نباش که حالا در سن پیری می‌خواهی پدر بشوی، یا همسر تو آن وقتی که جوان بود نازا بود الآن می‌خواهد مادر بشود، این طور نیست ﴿خَلَقْتَكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾ این ﴿شَيْئًا﴾ خبر نیست این تمییز است

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۲۱.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۸.

۳. سوره قیامت، آیه ۵.

۴. سوره مریم، آیه ۹.

۵. سوره انسان، آیه ۱.

۶. سوره قیامت، آیه ۳۷.

یعنی هیچ چیزی نبود. خدایی که «لا من شیء» خلق کرد نه «من لا شیء». «لا من شیء» خلق کرد دوباره می‌تواند درست کند.

پس مشکل علمی و شبهه علمی و نقد علمی و اینها نیست ﴿بَلْ﴾ «اضراب» است؛ یعنی اینها حرف‌های علمی ندارند می‌خواهند جلوی‌شان باز باشد ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ پس شهوت عملی مانع است نه شبهه علمی. اینجا هم مرتب با ﴿كَلَّا﴾ ردع می‌کند. بعد از اینکه فرمود: ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ فرمود: ﴿كَلَّا﴾ قیامت است فجّار، نامه جدا دارند مؤمنین و ابرار نامه جدا دارند تمام نامه‌ها محفوظ است، نامه کفار جای مشخصی دارد نامه ابرار جای مشخصی دارد نامه ابرار تحت شهود مقربین است همه چیز سرچایش است. شراب‌هایی که ما به آنها می‌دهیم قدح‌هایی که ما به آنها می‌دهیم اگر جزء مقربین باشند که خالص از آن چشمه می‌نوشند، اگر جزء ابرار باشند که این چشمه وسط را به اینها عطا می‌کنیم، بعد مقداری از آن چشمه تسنیم را در آن ممزوج می‌کنیم یعنی چند قطره از آن چشمه ممزوج به آنها می‌دهیم.

«فَهِئُنَا امْرُؤًا ثَلَاثَةً»: یکی چشمه تسنیم است که مخصوص مقربان است، یکی چشمه رحيق است که به این ابرار می‌دهند که پایین‌تر از اینهاست، یکی اینکه ابرار چون چند قسم‌اند بعضی‌ها فقط از همین رحيق مختوم استفاده می‌کنند که سربه مهر است مختوم است و بعضی‌ها چند قطره از آن شراب تسنیم در این چشمه و در این شربت و در کاسه و در این شیشه می‌ریزند ﴿مَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ﴾ یعنی چند قطره از چشمه تسنیم را ممزوج می‌کنیم برای اینکه اینها به مقام مقربین که نرسیدند پس همه اینها را توضیح داد ﴿كَلَّا﴾، ﴿كَلَّا﴾، ﴿كَلَّا﴾؛ آن طور نیست برای اینکه این چنین است آن طور نیست برای اینکه این چنین است آن طور نیست برای اینکه این چنین است همه اینها

را تبیین کرد؛ لذا ظاهراً همان طوری که زمخشری گفت که ﴿كَلَّا﴾ برای ردع است و مرحوم شیخ طوسی دارد که «لیس الامر علی ما تظنون»، این حرف ردع است.

پس تمام جزئیات معاد را ذکر کردند بخش معاد را بعد از اینکه فرمودند: ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ دارد که ﴿كَلَّا﴾ همه چیز مضبوط است ﴿إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ﴾ شما چه می‌دانید که سجّین چیست؟ ﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا سِجِّينُ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ﴾؛ کتاب در کتاب است، نامه در نامه است؛ مثل اعمال روز را در آن نامه‌های ماه می‌نویسند نامه‌های ماه را در نامه سال می‌نویسند تجّار این طور هستند که خرید و فروش روزانه را در این دفتر می‌نویسند حاصل جمع را در یک دفتر دیگر (کلّ) می‌نویسند. فرمود کتابی است مرقوم ﴿وَيَلُومُ الْيَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ خود همان ﴿وَيَلُومُ﴾ برای آنها در حدّ کتاب باشد یا کیفر کتاب باشد. مکذّبین چه کسانی‌اند؟ ﴿الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ﴾ نتیجه اعتقادی‌اش هم تکذیب قیامت است عملی‌اش هم تطفیف است حالا فرق نمی‌کند گاهی ربا است گاهی گران‌فروشی است گاهی احتکار است و مانند آن، اینجا تطفیف است.

بعد فرمود: ﴿وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ﴾ به «يوم الدين» مگر کسی که گرفتار این دو بیماری باشد: اهل اعتدا باشد «مُعْتَدٍ» از باب «اعتداء» است که ثلاثی مجرد آن «عَدَى» و «عَدَوٌ» است یعنی تعدّی کردن یا دشمنی کردن «عَدَى» که باب «افتعال» آن می‌شود «إِعْتَدَاءٌ»؛ اما «إِعْتَدَادٌ»، دالّ آن از «عَدَّ» و آماده بودن است و آن غیر از این است، این ﴿مُعْتَدٍ﴾ یعنی «مُعْتَدِي» که «یاء» بود، «مُعْتَدِي، إِعْتَدَاءٌ» در باره کسی است که تعدّی می‌کند، ﴿أَنِیم﴾ هم یعنی گناه، این گونه از صیغه‌ها صیغه مبالغه‌اند. ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ درباره معاد شبهه نبود شهوت عملی بود، درباره آیات الهی که قصص انبیا برای اینها گفته می‌شود اینها چون خود پیغمبر اسلام (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) را یک آدم عادی می‌دانستند. در سوره مبارکه «مَدَّثَرٌ» سه بار کلمه بشر تکرار شد دوبار را

خدا فرمود یک بار را آنها؛ خدا می‌فرماید که ﴿مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾^۱، ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾^۲ این قرآن حقوق بشر است کتاب بشر است برای بشریت آمده است تنها برای عرب و عجم و تازی و فارسی نیست، تنها برای مسلمان‌ها و مسیحی‌ها و کلیمی‌ها و اینها نیست، برای بشر است «أَيُّ بَشَرٍ كَانَ»؛ لذا ﴿لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾^۳ در همین زمینه وارد شده. از همان اول فرمود این کتاب، کتاب جهانی است؛ اما آن باری که ولید گفت که ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^۴ همین اعراب جاهلی یک اتاق فکری درست کردند که در برابر قرآن کریم چه بگویند، غیر از آن بددهنی‌ها و کج‌دهنی‌ها که بعضی گفتند سحر است بعضی گفتند جادو است بعضی گفتند کهنات است بعضی گفتند شعبده است بعضی گفتند فریه است همه این حرف‌ها جدا است؛ اما آن که نتیجه اتاق فکر ولید بود و آمده به اینها گفته است، آن ﴿فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ﴾^۵ که فکر کرده، بررسی کرده که چه بگوید؟ اختیار را به او دادند که شما فکر کن بگو ما چه بگوییم در برابر این کتاب؟ او گفته که نه از آسمان کسی آمده - معاذالله - نه گیرنده‌ای در زمین به عنوان رسول، ما داریم، نه سفارتی از بالا آمده نه رسالتی در زمین است، ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾، یک آدم معمولی این حرف‌ها را زده است که این حرف ولید بود که در آغاز سوره مبارکه «مدثر» گذشت.^۶ در همان سوره «مدثر» ذات اقدس الهی می‌فرماید سخن از قول یک آدم معمولی نیست؛ این ﴿ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ است ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ است.

۱. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۳. سوره اعراف، آیه ۸۵.

۴. سوره مدثر، آیه ۲۵.

۵. سوره مدثر، آیه ۱۹.

۶. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۴۷.

در این قسمت‌ها فرمود اگر کسی «أُثِیم» باشد این «أُثِیم» صیغه مبالغه است اولاً صفت مشبیه مفید ثبوت است برخلاف اسم فاعل که معنی حَدَثی دارد بعضی از صفات مشبیه هم معنای مبالغی را دارند کسی که خیلی پرگناه و بددهن است او فقط معاد را انکار می‌کند چون وجود مبارک حضرت را یک آدم معمولی می‌دانستند نظیر قصه رستم و اسفندیار و افسانه‌هایی که برای کشورها ذکر می‌کنند فرمود: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ قهراً جریان ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یوسف و اینها هم - معاذالله - می‌شود اسطوره و قصه ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

بعد فرمود: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ اینها که اول این طور نبودند. در بحث‌های قبل اشاره شد که خدای سبحان فرمود شما صاحب‌خانه‌ای دارید مهمانی دعوت کنید که با صاحب‌خانه بسازد، ما شما را با لوح نانوخته خلق نکردیم لوحی به دست شما ندادیم گفتیم بنویس شما را با کتاب و سرمایه علمی خلق کردیم ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱ در این سوره مبارکه «شمس» که یازده بار سوگند یاد کرد که جامع‌ترین سور قرآن از نظر سوگند است از ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها﴾^۲ تا ﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾^۳ تا برسد ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. قبلاً هم ملاحظه فرمودید که سه بار کلمه «ها» که ضمیر مؤنث است به نفس برمی‌گردد یعنی فرمود اولاً نفس را عالم خلق کردیم نه جاهل یک، بعد چیزهایی که به درد او نمی‌خورد و خودش بعد می‌تواند یاد بگیرد و بعد هم از یادش می‌رود آنها را یادش ندادیم آسمان چیست؟ زمین چیست؟ آسمان‌ها را چند روز خلق کردیم؟ اینها را بعدها به او می‌گوییم بعد از آن هم یاد می‌گیرد؛ اما این سه مطلب را که سه بار کلمه «ها» به همین نفس برمی‌گردد فرمود ما از راه الهام به او

۱. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره شمس، آیات ۱ - ۲.

۳. سوره شمس، آیات ۵ - ۷.

فهمانندیم ﴿وَوَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنْ سُوءِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾. ﴿وَمَا سَوَاءٌ﴾ یعنی چه؟ یعنی ما انسان را «مستوی الخلقه» خلق کردیم بدن ممکن است که «ناقص الخلقه» باشد ولی روح هیچ کسی نقصی ندارد. تسویه روح و مستوی بودن روح «مستوی الخلقه» بودن روح چیست؟ با «فاء» فصیحیه، «فاء» فصیحیه یعنی «فاء» تفسیر؛ ﴿وَوَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنْ سُوءِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾. ﴿سَوَاءٌ﴾ یعنی چه؟ ﴿فَ﴾ این «فاء»، تفسیر می‌کند تسویه نفس را؛ انسان روحش «مستوی الخلقه» است حالا بدن گاهی «ناقص الخلقه» در می‌آید ولی روح «ناقص الخلقه» نیست «مستوی» است «مستوی الخلقه» است یعنی چه؟ یعنی عالم و دانشمند است. «فاء»، «فاء»ی فصیحیه است تسویه خلقت را تفسیر می‌کند. روح انسان «مستوی الخلقه» است یعنی چه؟ یعنی ﴿فَالْهَمُّهَا فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا﴾: خدا ملهم است از راه الهام به خود نفس، چه چیزی را فهماند؟ نه اینکه چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است؟ یا آسمان چند طبقه است؟ اینها را بعد یاد می‌گیرد، آنچه برای او خوب است را به او گفتیم، آنچه برای او بد است را به او گفتیم؛ نه اینکه چه چیزی در عالم خوب است و چه چیزی در عالم بد است، این چه چیزی در عالم خوب است و چه چیزی در عالم بد است شاید به کار او نیاید؛ اما آنچه به کار او می‌آید را به او الهام کردیم؛ ﴿فَالْهَمُّهَا فُجُورُهَا﴾ نه «الفجور»، ﴿فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا﴾ نه «التقوی». یک وقت کسی کتاب کلی می‌نویسد که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است و چه چیزی حلال است و چه چیزی حرام است چه چیزی حسن است و چه چیزی قبیح است چه چیزی خیر است و چه چیزی شر است، این کلیات است افراد هم مختلف هستند یکسان نیستند نفوس هم مختلف است. یک وقت است که نه، در درون جان انسان کتابچه‌ای است که بدی او و خوبی او، چه چیزی برای او بد است و چه چیزی برای او خوب است را در آن نوشتیم و به او دادیم هیچ کس نمی‌تواند بگوید که من حق و باطل را تشخیص نمی‌دهم آن امور نظری را که بعد با تحصیل یاد می‌گیرند اگر یاد نگرفت معذور است برای اینکه در دسترس او نبود؛ اما آن راه‌های اولیه را فرمود هیچ

کس معذور نیست ما در درون او گذاشتیم مشروط به اینکه این را به هم نزنند اگر - خدای ناکرده - بیراهه رفته مثل آن است که یک مقدار گرد و خاک روی همین خطوط الهی پاشیده؛ وقتی روی این خطوط الهی رنگ بپاشد و زنگ بزند خوانا نیست. این آیاتی که دارد که ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ یعنی این گناهانی که کردند گاهی تعبیر «رین» دارند، گاهی تعبیر «قین» دارند، گاهی تعبیر «طبع» دارند.^۱ «رین» را به معنی «غطاء» گفتند «چرک» گفتند، «ضنک» گفتند، پرده‌ای است روی همین خط، این خطوط نوشته شده^۲ حالا شما روی آن پرده‌ای بگذارید خوانا نیست. کلمه «قین» هم چند جا در نهج البلاغه به کار رفته ظاهراً در بعضی از موارد متعددی به کار رفته، در بعضی از موارد لازم؛ غالب آن موارد لازم است و در بعضی از موارد هم متعددی به کار رفته است که ﴿رَانَ﴾ به معنی «أران» است. در این قسمت که فرمود: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، این ﴿رَانَ﴾ لازم است و این ﴿مَا﴾ فاعل آن است آنچه را که اینها انجام می‌دهند پرده‌ای روی قبلشان است؛ چون قلب اگر پرده داشته باشد جایی را نمی‌بیند. کار نفس پرده‌گذاری است، یا نفس «مسوِّله» است یا نفس «أُمَّاره» است نفس خودش آمده به جنگ انسان؛ این نفس «أُمَّاره»، این نفس «مسوِّله» اول بازیگری می‌کند، انسان را سرگرم می‌کند، وقتی سرگرم شد او را صید می‌کند وقتی صید کرد «أُمَّار بالسوء» است از آن به بعد فرمانروایی برای اوست. اول «تسویل» می‌کند زشت را زیبا نشان می‌دهد بد را خوب نشان می‌دهد شر را خیر، قبیح را حسن نشان می‌دهد تا آن را صید کند این می‌شود «تسویل». گاهی برادر را به چاه انداختن برای انسان زیبا ظهور می‌کند که وجود مبارک یعقوب به فرزندان‌شان فرمود: ﴿بَلْ سَوَّغْتَ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾^۳ خیال کردید این کار، کار خوبی

۱. سوره توبه، آیه ۸۷؛ سوره منافقون، آیه ۳.

۲. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۵۹.

۳. سوره یوسف، آیات ۱۸ و ۸۳.

است و برادر تان را به چاه انداختید. سامری خودش گفت: ﴿سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي﴾؛^۱ گوساله پرستی برای من یک چیز زیبایی جلوه کرده است که مردم را از این راه فریب بدهم این «تسویل» است. کار نفس، اول «تسویل» است وقتی که اسیر گرفت اُمّاره به سوء می شود، اول اُمّاره به سوء نیست ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۲ مربوط به اواخر امر است وقتی اسیر گرفت می شود امیر، ولی قبلاً با حيله و تسویل کاری می کند که برادر را به چاه انداختن کاری زیبا نشان می دهد یا گوساله را معبود و ربّ، نشان دادن زیبا نشان می دهد. سامری گفت: ﴿سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي﴾؛ وجود مبارک یعقوب به آنها فرمود: ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ آمدید این کار را کردید. نفس کارش این است، نمی شود گفت که روی نفس پرده رفت، اصلاً نفس خودش پرده انداز است اگر روی قلب - معاذ الله - پرده رفت آن فرمانروایی را انجام نمی دهد.

پرسش: ...

پاسخ: این اولی که ملهمه است، ذات اقدس الهی به او الهام کرد این شخص اگر کار بد نکند همین طور می ماند این نورانیت برای او هست این اولین بار ملهمه است که فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ این نفس ملهمه همان است که مهمان دار است یعنی علومی که میزبان اند و صاحب خانه اند ذات اقدس الهی به اینها داد و به انسان هم گفت چیزهایی یاد بگیر که با صاحب خانه بسازد، چیزهایی یاد گرفتی که با صاحب خانه نمی سازد این کارهای تو کم کم رنگ می پاشد روی صاحب خانه، پرده می گذارد جلوی چشم صاحب خانه، قفل می کند در خانه صاحب خانه را، طبع می کند قفل می کند چرکی می کند رنگ می کند به تعبیرات مختلف. ﴿مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ فاعل ﴿رَانَ﴾ است، یعنی آن عملها، مثل ناپرهیزی که انسان غده های بدخیمی پیدا می کند یعنی همین غذاهای ناپرهیزانه

۱. سوره طه، آیه ۹۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۵۳.

باعث آن غده و عقده می‌شود همین سیئات باعث رنگ و زنگ می‌شود ﴿مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ رین می‌شود طبع می‌شود قین می‌شود پرده می‌شود. آنجایی که «ران» در نهج البلاغه به کار رفت آنجا «ران» به معنی «اران» است گاهی متعدی است؛ «علی ای حال» ﴿مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ فاعل ﴿ران﴾ است نه «رین».

یک بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نامه‌ای برای معاویه نوشت که چرا مردم را به میدان می‌فرستی، بیا باهم بجنگیم تا معلوم بشود که «أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ»؛^۱ آیا رین در قلب ماست یا در قلب شما؟ چرا مردم را به کشتن می‌دهید؟ اگر هنر مبارزه را دارید بیا! که عمرو عاص به معاویه گفت که علی پیشنهاد خوبی می‌دهد این هم زیر چشم نگاه کرد که «طَمِعْتَ [فِيهَا]»؛ تو می‌دانی من اگر به جنگ علی بروم زنده برمی‌گردم تو در خلافت طمع کردی به من می‌گویی برو میدان.^۲ حضرت در آنجا فرمود معلوم می‌شود «أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ» در نهج چهار بار کلمه «رین» به کار رفته است و یک جا متعدی به کار رفته که ظاهراً نظیر بعضی از اموری که هم متعدی به کار می‌رود هم لازم، آنجا که متعدی به کار رفته است به معنی «اران» است.

پرسش: فرق روح با نفس چیست؟

پاسخ: روح جامع است اینها مراتبی دارند بعضی از مراتب قلب نامیده می‌شود، بعضی از مراتب نفس نامیده می‌شود گاهی نفس به معنی کل روح است البته؛ در خطبه ۹۱ فرمود: «وَلَمْ تَطْمَعْ فِيهِمُ الْوَسَاوِسُ فَتَقْتَرِعَ بِرَيْنِهَا عَلَى فِكْرِهِمْ» که این «رین» روی فکر می‌آید، نه اینکه خدا فاعل «رین» باشد، خدا «إِرانه» می‌کند نه «ران» باشد. در آنجا فرمود: فَتَقْتَرِعَ بِرَيْنِهَا عَلَى فِكْرِهِمْ وَمِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْقَمَامِ.

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۱۰.

۲. وقعة صفين، النص، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

در خطبه ۱۹۱ اوایل خطبه این است و شهادت می‌دهم که خدا پیامبر را به عنوان رسول (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) خلق کرده، «قَدْ قَادَتْهُمْ أَزِمَّةُ الْحَيْنِ وَ اسْتَعْلَقَتْ عَلَى أَفْدَتِهِمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ»؛ اصل خطبه این است: «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ابْتَعَثَهُ وَ النَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمَرَةٍ وَ يَمْوجُونَ فِي حَيْرَةٍ قَدْ قَادَتْهُمْ أَزِمَّةُ الْحَيْنِ وَ اسْتَعْلَقَتْ عَلَى أَفْدَتِهِمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ» که باز این «أَقْفَالُ» می‌شود فاعل «اسْتَعْلَقَتْ» است که این هم به معنی «أَرَان» نیست.

در نامه ده به این صورت آمده است «وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ» به معاویه فرمود: «فَدَعَ النَّاسَ جَانِبًا وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ وَ أَغْفِرُ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ» که قلب می‌شود «مَرِين»، آن «مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» آن سیئات «رین» است. فرمود بیا در میدان جنگ باهم مبارزه بکنیم تا معلوم بشود که «أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ» که این هم باز «رَان» است و معنای «أَرَان» را ندارد، نه چرکین کرد، آن عمل باعث چرکین شد.

در نامه ۵۸ هم به این صورت آمده است فرمود: «فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي أَثَقَدَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ مَنْ لَجَّ وَ تَمَادَى فَهُوَ الرَّائِسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ» اینجاست که «رَان» به معنی «أَرَان» آمده است که «رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ» یعنی طبع کرد پرده انداخت «وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السُّوءِ عَلَى رَأْسِهِ» وگرنه همه موارد این «رَان» به معنای لازم است.

«على أي حال» فرمود قیامت همه حساب‌هایش مشخص است چه فجّار چه ابرار چه مقربین، همه بخش‌هایشان مشخص است، آنهایی که فجّار هستند کتابشان در سجّین است آنها که ابرار هستند کتابشان در علّین است. علّین مشهود مقربین است قهراً سجّین هم مشهود آنهاست؛ منتها این فخری است برای ابرار که نامه اینها تحت نظر مقربین است. آن وقت آن شراب‌هایی که می‌چشانند آن قدح‌هایی که می‌چشانند از آن به بعد بین ابرار و مقربان تفاوت

است که ذکر می‌کنند و گرنه در سوره ۴۷ که به نام حضرت است، فرمود آنجا سخن از چشمه و قدح و شیشه و اینها نیست، در بهشت ﴿وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾، ﴿أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾، ﴿أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾.^۱ در بیاناتی که مرحوم شیخ طوسی هم در تبیان دارد، دارد که «رانت الخمر» چون خمر مؤنث است «رانت الخمر علی قلبه»، «رانت»؛ یعنی پوشاند، یعنی پرده‌ای روی قلب اینها آمده که خلاصه «رین» را به خود خمر اسناد می‌دهد.^۲

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره محمد، آیه ۱۵.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۹.